

بخامنشیان در روایات مورخان ایرانی و عرب

بقلم

دکتر بهرام فره‌وشی

در تاریخ ایران کهن، آنجا که روایات باستانی و تاریخی بهم می‌آمیزد، اواخر سلسله کیانی و اوایل سلسله هخامنشی است.

روایات مربوط به لهراسپ، گشتاسپ و بهمن کیانی اغلب با روایات تاریخی مربوط به کورش و داریوش و خشیارشا وارد شده است و برخلاف آنچه که تصور میشود در همین روایات داستانی بارها نام کورش و داریوش بصورت های مختلف آمده است.

چون مطالعه دقیق و تطبیقی این روایات داستانی و تاریخی می‌تواند برخی از حقایق تاریخی را روشن سازد، قسمتی از آنها یادداشت وار در این گفتار آورده میشود.

در تاریخ داستانی اغلب بخت‌النصر یا بخت نصر نقش يك سردار بزرگ ایرانی را بازی می‌کند و بنظر میرسد که این نام بابلی شکل تغییر یافته‌ای از نام يك سردار ایرانی بنام بوخت نرسه باشد. این معنی را بلعمی نیز معترض گشته و در جایی آورده است: «... و گویند این بخت نصر را نام بخت نرسه بوده و از عجم بود و از فرزندان گودرز».

«بخت نصر» که در روایات داستانی ایرانی آمده است، يك نام ایرانی نیست. این بخت نصر بایستی همان بخت نصر سوم باشد که نام اصلی اش نیدینتوبل Nidintubel بود و خود را از فرزندان نبونید می‌دانست و برداریوش عاصی گشت و یا نبو کدنسری است که ولیعهد بابل بود و با امی تیس نواده کیا کرار پادشاه ماد در حدود سال ۷۱۵ از دواج کرد. در زیر نام تصحیف شده بخت نصر باید سرداری ایرانی را جستجو کرد. باید دید آیا «بوخت نرسه» نامی در دوران هخامنشی وجود داشته است یا داستان «بوخت نرسه» های تاریخی بعد از هخامنشیان با وقایع مربوط به بخت‌النصر خلط شده است و در هر حال در بسیاری از روایات «بخت نصر» همان کورش بزرگ است، ولی ابن عبری آورده است که عبری‌ها می‌گویند که قمبراسوس (کامبیز) پسر کورش، بخت‌النصر زمان خود نامیده میشد.

بنابر روایت بلعمی از تاریخ طبری هنگامی که لهراسپ به تخت می‌نشیند. بخت نصر را سپهسالار لشکر میسازد و بوی چنین میگوید:

«ولایت زمین عراق و شام و یمن تا در مغرب همه ترا و اهواز نیز تا در روم ترا و من خود به بلخ نشینم تا در ترك نگاه دارم. آنگاه بخت نصر برفت با سپاهی از در بلخ و از لب جیحون و همی شد تا بعراق رسید به شط دجله».

این بخت نصر به بیت المقدس و سپس به مصر لشکر می‌کشد و آن نواحی را متصرف می‌گردد. هنگامی که این سردار در بابل است، در بلخ لهراسپ را می‌کشند و پسرش گشتاسپ بر تخت می‌نشیند و این سردار را باز می‌خواند. طبری در این باره چنین آورده است: «گشتاسپ کس فرستاد بزمن عراق و بابل که دارالملک ملوک عراق بودی و بخت نصر آنجا نشست ساخته بود، سرهنگی نام او کورس و مر بخت نصر را از آن ولایت معزول کرد و به درخویش خواند

به بلخ و مرآن طرف را بدین کورس داد و گفت بخت نصر را به در من فرست و آن اسیران بیت المقدس را اطلاق کن تا هر یک به زمینهای خویش باز شوند. این خلیفت گشتاسپ بیامد بزمین بابل و بخت نصر را به در شاه باز فرستاد به بلخ و خود به ملک عراق بنشست و ضادی بانگ کرد که هر که از بنی اسرائیل ایدر اسیر است وی آزاد است... در اینجا روایت مربوط به کورش با روایات تاریخی منابع غربی و تورات مطابقت دارد، فقط هویت این گشتاسپ داستانی که به کورش فرمان رفتن به بابل را میدهد معلوم نیست. نقش این گشتاسپ که کورش تحت فرمان اوست تا اندازه ای شبیه نقش آزیدها که آخرین پادشاه ماد و پدرزن کورش است و نیز میتوان این گشتاسپ را با ویشتاسپ پدر داریوش یکی دانست، آیا نمیتوان پنداشت که کورش جوان در ابتدای امر تحت امر عموزاده بزرگ خود ویشتاسپ هخامنشی بوده باشد؟

باز در تاریخ طبری چنین آمده است: «... پس از آن زرتشت بمرد وازپس او به ده سال گشتاسپ بمرد و پسرش بهمین به ملک عجم بنشست و باز بهمین بخت نصر را بنواخت و ولایت شام بدو داد و کورش را از آنجا باز خواند...»

در اینجا باز تاریخ و داستان سخت بهم می آمیزد و فرضیه ای که بنا بر آن گشتاسپ شاه کیانی و حامی زرتشت همان ویشتاسپ هخامنشی پدر داریوش بزرگ است تأیید میشود.

بلعمی چنین آورده است: «گشتاسپ بیمار بود و هم در آن بیماری بمرد و بهمین بجای او بنشست و در زبانها اتفاق است که از پس گشتاسپ بهمین نشست به پادشاهی و محمد بن جریر در این کتاب گاه گوید که اسفندیار برادر گشتاسپ بود و گاه گوید پسر زریر بود برادر زاده گشتاسپ و باخبر عجم درست تر است که بهمین پسر گشتاسپ بود...»

در اینجا بلعمی روایت صحیح تاریخی را بیاد داشته و از طبری که روایات درست و نادرست را بهم آمیخته است انتقاد میکند و بهمین را پسر گشتاسپ

میداند و اگر دلیل زبانشناسی (داریوش = بهمن)^۱ را بپذیریم و بهمن را همان داریوش بدانیم گشتاسپ شاه کیانی همان ویشتاسپ پدرداریوش می شود که بنا بر روایات تاریخی در زمان سلطنت داریوش ساتراپ خراسان زمین بود که ناحیه بلخ نیز از ضمایم آن ناحیه محسوب میشود .

طبری در جای دیگر آورده است که بهمن بخت نصر را فرا خواند و باو گفت بار دیگر بشام رود و بیت المقدس را ویران کند. بخت نصر چهارتن از شاهزادگان را برمی گیرد تا وزیران او باشند. نام یکی از آنها داریوش بن مهری است که یاد آورداریوش بزرگ است و بقول طبری خواهر زاده بوخت نرسه بود . این قول طبری میتواند تا اندازه ای در روشن ساختن هویت بوخت نرسه یاری کند . یکی دیگر از کسانی که همراه بخت نصر میروند کیرش بن کیکوان است که خازن بهمن بود. دیگری احشوریش یا اخویریش ابن کیرش بن جاماسپ است این احشوریش یاد آور خشیار شاست که نامش بهمین صورت آمده است . چهارمین همراه بخت نصر بهرام بن کیرش بن گشتاسپ است .

طبری در جای دیگر چنین آورده است: «بعد از او پسرش بلنشر شاه شد در شام و عراق و پس از یکسال عاصی شد و بهمن نامه کرد به داریوش مادی که بخت نصر در جمله آن چهار وزیر با خویشتن برده بود...»

در اینجا داریوش مادی بایستی همان داریوش بزرگ باشد که مادی پنداشته شده است ولی بنا بر روایت ابن عبری، داریوش مادی که «نابوریدوس» نامیده میشد پس از کشتن بلنشر یکسال سلطنت کرد و بهنگام جلوس ۶۲ سال داشت و او پیش از کورش سلطنت کرده است و کورش این داریوش مادی را کشت .

بخت النصر در اینجا نقش کبوجیه را دارد که در هنگام لشکر کشی

۱- نگاه کنید به کتارد زرتشت و دربار ویشتاسپ شاه در شماره ۲۰۱ سال اول مجله بررسیهای تاریخی

بمصر داریوش را با خود همراه برده بود. بازطبری آورده است که «چون سه سال از ملك داریوش ماضی گذشت بهمن او را عزل کرد و کیرش الفیلمی را ملك عراق و شام میدید و بوی می نویسد که بابنی اسرائیل مهربانی کند.»

کیرش همان کورش بزرگ هخامنشی است ولی هویت واژه فیلمی دانسته نیست. نکته ای که در ضبط کلمه کیرش قابل توجه است شکل یونانی شده کلمه است و می توان پنداشت که شاید طبری از روایتی یونانی در باره کورش متأثر بوده است و γ یونانی که در اصل صدای η میدهد، بصورت ζ خوانده شده و بفارسی گردانده شده است.

بلمعی در جای دیگر آورده است: «آنکه کیورش فرمان یافت و اخشویرش و پسرش کورش به شهری بنشستند نام آن شوش.»

مسعودی در مروج الذهب چنین آورده است: «در ایام پادشاهی بهمن کورش ماضی در عراق از جانب بهمن پادشاهی داشت. در روایت دیگر آمده که کوروش پادشاه مستقل بود و این پس از انقضای پادشاهی بهمن بود و کورش از شاهان طبقه اول ایران بود و این در همه کتب تاریخ قدیم نیست.»

مسعودی در جای دیگر آورده است: «پس از آن دارا پسر دارا پسر بهمن بیادشاهی رسید و ایرانیان این دارا را بزبان قدیم خود داریوش گویند.»

در جیب السیر آمده است: معنی بهمن که لقب اردشیر بود بلفظ یونانی نیکو نیت باشد و او اول پادشاهی است که در ابتداء مکاتیب و مناشیر نام حضرت حق را ثبت کرد.

مطلبی که جیب السیر آورده کاملاً صحیح است فقط در انتساب معنی بهمن بزبان یونانی اشتباه کرده است و واقعا معنی کلمه بهمن در فارسی باستانی و اوستایی نیکو نیت است و نیز داریوش که همان بهمن است نخستن کسی است که در ابتدای کتیبه های خود نام اهورمزدا را نویسانده است.

چنانکه دیده میشود نام کورش و داریوش و خشایارشا بارها در کتب تاریخی داستانی ایران و عرب آمده است و ایرانیان خاطره دوران هخامنشیان را بکلی از یاد نبرده بودند و مطالعه برخی از همین روایات داستانی بر روشن شدن تاریخ داستانی و تاریخ حقیقی ایران زمین کمک خواهد کرد.



چنانچه خوانندگان گرامی در این باره نظریاتی دارند به دفتر مجله ارسال فرمایند تا نسبت بدرج آن اقدام گردد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی